

قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی و دو شیوه برخورد به آن در جنبش زنان!

با سلام و با سپاس از حضورتان در این جلسه ، از طرف خودم و اتحاد زنان آزادیخواه ، روز جهانی زن را به شما تبریک می گویم.

امروز می خواهیم در این فرصتی که روز جهانی زن بوجود آورده ، در مورد یکی از جدیدترین اقدامات جمهوری اسلامی علیه زنان ایران صحبت کنیم و در رابطه با دو نوع برخورد متفاوتی که در جنبش زنان به رژیم و اقدامات زن ستیزش میشود ، نگاه کنیم و ببینیم که کدام یک از این دو برخورد میتواند به روشن شدن حقایق کمک کرده و در خدمت رشد این جنبش قرار بگیرد، و کدام نمیتواند.

اقدام جدید رژیم علیه زنان ، ارائه لایحه "قانون حمایت از خانواده" است. که اتفاقاً بر ضد خانواده و کماکان برعلیه زنان تنظیم شده است. و در واقع ، ضدیت با زن و تقویت مردسالاری در این لایحه آنقدر آشکار است که در مورد آن سرو صداهای زیادی از طرف رسانه های مختلف هم برپا شده است.

در سوم تیر ماه سال ۱۳۸۶ ، دولت لایحه قانون حمایت از خانواده را به تصویب هیئت وزیران رساند. و در ۹ مرداد همان سال برای بررسی به مجلس هفتم فرستاد. در ماده ۲۳ این قانون با وقاحت تمام کوشش شده که مردها (البته مردهای ثروتمند) از نظر قانونی دستشان برای داشتن چندین زن ، تا آنجا باز باشد که به قول معروف برای "تجدید فراش" نیازی به اجازه زن اولشان نداشته باشند.

"قانون حمایت از خانواده" اولین بار در سال 13۴۶ در ارتباط با مسایل خانواده از قبیل ازدواج ، طلاق ، تعدد زوجات و مسائلی از این قبیل بوجود آمد و در بهمن ماه سال ۵۳ هم تغییراتی در آن داده شد که از سال ۵۴ به اجرا گذاشته شد. این قانون ، خود متکی به قانون کهنه ای بود که در سال ۱۳۱۴ (زمان رضا خان میرپنج) بر اساس دین اسلام تنظیم شده بود. با تصویب قانون حمایت از خانواده ، هر چند که اساس ارتجاعی قانون 1314 دست نخورده باقی ماند ، ولی کمی تغییرات هم در آن داده شد که هر چند جزئی بودند ، ولی به هر حال مثبت بودند.

به عنوان مثال ، بر مبنای قانون قبلی "مرد میتواند هر وقت خواست زن خود را طلاق دهد" ولی در قانون حمایت خانواده در حالی که دست مرد همچنان برای طلاق باز نگه داشته شد ، گفته شد که این کار باید با اجازه دادگاه انجام بشود.

یا در قانون قبلی ، زن اجازه درخواست طلاق نداشت. ولی در قانون حمایت از خانواده ، در صورت اعتیاد مرد و یا بیماری های مسری و غیره ، به زن اجازه درخواست طلاق داد میشد که البته الزماً پذیرفته نمی شد ، یعنی زن باید دادگاه را مجاب میکرد که در درخواست طلاق محق است.

یکی دیگر از قوانین مربوط به خانواده ، "تعدد زوجات" برای مردها است. چون در دوران پهلوی هم قوانین خانواده براساس مبانی اسلام بود ، مردها می توانستند ۴ زن و تعداد نامحدودی صیغه داشته باشند. این مسئله در اولین قانون حمایت از خانواده (سال ۱۳۴۶) حفظ شد و فقط شرط اجازه دادگاه به آن اضافه شد. مرد برای گرفتن این اجازه باید به دادگاه ثابت می کرد که تمکن مالی دارد و عدالت را میان زن های خود اجرا خواهد کرد. در آن زمان هنوز برای تعدد زوجات احتیاجی به اجازه زن اول نبود. اما در دومین قانون خانواده در حالی که اصل قانون قبلی حفظ شد ، "اجازه زن اول" را به آن اضافه کردند. اما اجازه زن عقیم لازم نبود.

بنا بر این ، با این که حکومت های پهلوی پدر و پسر ، حکومت های به اصطلاح سکولار بوده و مثل جمهوری اسلامی، مذهبی نبودند ولی نابرابری بین زن و مرد و انواع ظلم ها در حق زنان ، در رژیم پهلوی هم بر اساس تعالیم اسلام اعمال می شد.

البته قانون حمایت از خانواده در زمان شاه هم در شرایطی تصویب شد که زنها با مسلط شدن سیستم سرمایه داری وابسته در ایران بعد از اصلاحات ارضی (سال ۱۳۴۱) خیلی بیشتر از گذشته وارد عرصه های اقتصادی-اجتماعی شده بودند.

در کشورهای غربی وقتی که از نظر تاریخی سرمایه داری کلاسیک رشد میکرد ، به تدریج قوانین مترقی هم به نفع زنان بوجود آمد. اما سرمایه داری ای که تازه در ایران مسلط شده بود و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم بود ، شرایطی را برای زن ها ایجاد کرد که با خصلت ارتجاعی سرمایه داری وابسته انطباق داشت. یعنی در شرایطی که زنان به بازار کار و فعالیت در عرصه های مختلف کشیده شده بودند ، سران رژیم شاه به جای تصویب قوانینی که حداقل پاسخگوی این موقعیت زن ها باشد ، ضمن حفظ اساس ارتجاعی قانون قبلی که متعلق به دوران فتودالی و ماقبل سرمایه داری بود ، فقط تغییراتی جزئی در آن دادند و اسم پرطمطراق "قانون حمایت از خانواده" را هم روی آن گذاشتند.

این مسئله نشان می‌دهد که ستم بر زن به نفع سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران بود و رژیم شاه هم درست به خاطر حفظ این سیستم بود که هیچوقت نخواست مبنای اسلامی این قانون را بالکل تغییر بدهد.

بعد از سقوط رژیم شاه ، و شکست انقلاب سال ۵۷ ، هنوز ۲ هفته از خریدن سران رژیم کنونی به قدرت نگذشته بود که از طرف دفتر خمینی اعلام شد که "قانون حمایت از خانواده به دلیل اینکه خلاف اسلام است، ملغی اعلام می‌شود". (کیهان ، ۷ اسفند ۵۷)

البته این قانون عملاً کنار گذاشته نشد، ولی با ایجاد تغییراتی و اضافه کردن قوانین مجازات اسلامی (مثل سنگسار) اجرا میشد. و از دو سال پیش هم سران جمهوری اسلامی تلاش کردند که در قالب لایحه جدید، تغییراتی را در قانون خانواده بدهند. با توجه به این که چنین قوانینی بطور مستقیم به زندگی روزمره و سرنوشت میلیون ها زن ایرانی مربوط می شود، باید دید که اساساً در جنبش زنان ، چطور باید با قوانین ارتجاعی رژیم علیه زنان برخورد کرد؟ و باید دید که در حال حاضر چه نوع برخوردهائی با این موضوع صورت می گیرد؟

اگر به صحنه اجتماعی ایران رجوع کنیم و مردم و مشخصاً زنان را در نظر بگیریم ، می بینیم که کلاً دو نوع برخورد به رژیم جمهوری اسلامی و قوانین ارتجاعی آن وجود دارد. برخورد اول متعلق به زنانی است که به خاطر وجود جمهوری اسلامی (که در طی 30 سال اخیر به حفظ و حراست از سیستم سرمایه داری وابسته مشغول است) ثروت ها اندوخته و به جایگاه های رفیع اجتماعی رسیده اند. شکی نیست که این زنان هرگز برخورد قاطع و انقلابی (نه به خود رژیم جمهوری اسلامی و نه به قوانین زن ستیز آن) نخواهند داشت. خواست ها و حرف دل این دسته از زنان ایران را امروز جریانات رفرمیستی می زند که مبارزه آنها با رژیم جمهوری اسلامی برای از بین بردن آن نیست ، بلکه در حین حفظ این رژیم می خواهند به خیال خودشان اصلاحاتی را به آن تحمیل کنند.

برجسته ترین این زنان رفرمیست در داخل ایران جریان "کمپین یک میلیون امضاء" است.

و اما اکثریت زنان ایران برخورد دیگری به این قوانین و خود رژیم جمهوری اسلامی دارند. این اکثریت ، از زنان کارگر و یا متعلق به خانواده های کارگری و زحمتکش گرفته تا زنان طبقات متوسط چون معلمان و کارمندان جزء و غیره تشکیل شده است. این زنان با توجه به تجربیات زندگی درد آور روزمره خودشان و ظلم و ستم و سرکوب های وحشیانه ای که از رژیم دیده اند، به این آگاهی رسیده اند که جز سرنوشتی جمهوری اسلامی هیچ راه حل دیگری برای از بین بردن قوانین و حرکت های ارتجاعی رژیم وجود ندارد. اما واقعیت این است که زنان کارگر و

زحمتکش به خاطر سرکوب و اختناق که در جامعه وجود دارد ، در حال حاضر نه تشکیلی دارند و نه تربیونی برای ابراز نظرات خودشان. و در نتیجه صدای آنان (و خواسته ها و نظراتشان) به سختی در جایی منعکس و شنیده می شود. اما برعکس زنان فرمیست ، علاوه بر اینکه رسانه های وسیع در خارج از کشور دائماً به نفع نظرات آنان تبلیغ می کنند ، در ایران هم تا حد زیادی از امکان تشکل و ابراز نظرات خود برخوردار هستند. هرچند که رژیم مرتجع جمهوری اسلامی حتی وجود این زنان را هم (که نتیجه اعمالشان در واقع در جهت طولانی تر کردن عمر این رژیم است) تحمل نمی کند و ما گاهاً با دستگیری و زندانی شدن آنها نیز مواجهیم.

یک نکته قابل توجه این است که زنان فرمیست (و در رأس آنها تشکل کمپین یک میلیون امضاء) که تصور می کنند که جنبش زنان را در انحصار خود دارند ، زنانی را که مثل اصلاح طلب ها فکر نمی کنند ، بی توجه به مسایل واقعی زنان در ایران ، خشونت طلب معرفی می کنند. درحالی که کسانی که مخالف افکار و شیوه های اصلاح طلبی هستند در واقع صدای اکثریت زنان تحت ستم ایران را فریاد می زنند. به واقع اکثریت زنان ایران نسبت به قوانین زن ستیز رژیم (که اثرات آن را بطور روزمره با پوست و گوشت خود لمس می کنند) نه تنها بی توجه و بی اعتناء نیستند ، بلکه شدیداً بر علیه آن قوانین هستند.

اما بحث بر سر این است که قوانین ارتجاعی رژیم با تار و پود این رژیم در هم آمیخته است. و آن قوانین آنقدر ارتجاعی است که نمی توان یکی را بدون دیگری به زباله دان تاریخ فرستاد. و هرگز نمی توان و نباید انتظار داشت که با وجود این رژیم ، آن قوانین کنار گذاشته شود. و یا این که با حفظ جمهوری اسلامی ، چنان اصلاحاتی در قوانین صورت بگیرد که به اجحافات و ظلم هائی که امروز به زنان ایران اعمال می شود پایان داده شود.

از طرف دیگر ، رژیم جمهوری اسلامی رژیم خودکامه ای است که حتی قوانین شدیداً ارتجاعی خودش هم را رعایت نمی کند و هر وقت سران رژیم و ولی فقیه اش اراده کنند ، به راحتی میتوانند قوانین خود ساخته اشان را هم زیر پا بگذارند و هر چه را که به سود رژیمشان می بینند، عملی کنند. مردم ایران فراموش نکرده اند که بنیانگذار این رژیم، یعنی خمینی در همان آغاز وقتی که جای پای خود را محکم دید با وقاحتی باور نکردنی اعلام کرد که اگر ۲۵ میلیون مردم ایران بگویند نه من می گویم آری.

این دیکتاتوری آشکار را مردم هرروزه در طی عمر رژیم تجربه می کنند. در ۳۰ سال گذشته این رژیم ۳۰ انتخابات دروغین داشته که طی هر یک از آن ها به مردم وعده های بهبود زندگی آن ها را داده. اما هر بار در عمل چه پیش آمد؟ این رژیم اگر واقعاً اصلاح پذیر بود ، اگر با مبارزه برای تغییر و یا لغو قوانین زن ستیز می شد به اصلاح آن پرداخت ، نمی بایست با اینهمه اعتراضات و مبارزات حداقل بهبودی نسبی در وضعیت زنان داده می شد؟ در

حالی که می دانیم چنین نیست و هر روز که می گذرد جمهوری اسلامی زنجیرهای بیشتری به دست و پای زنان می بندد و یا زنجیرهای قبلی را محکم تر می کند.

ما حتی با برجسته ترین نمونه در دوران جمهوری اسلامی که ادعای اصلاح طلبی داشت ، یعنی دولت خاتمی روبرو بودیم. آیا ۸ سال تجربه ریاست جمهوری خاتمی که اتفاقاً یکی از شعارهایش بهتر کردن شرایط زندگی زنان بود کافی نیست که از آن درس گرفته شود که دیگر زنان اصلاح طلب نگویند که میشود بدون سرنگونی این رژیم هم قوانین تبعیض آمیز آن را از بین برد؟

هرگز نباید فراموش کنیم که جامعه ما تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد و سرمایه داری حاکم بر آن از نوع سرمایه داری قرن ۱۸ و ۱۹ نیست که به هر حال ظرفیت پذیرش رفرم‌هایی را به نفع مردم داشت. در ایران ، رفرم و اصلاحات چیزی جز فریب نیست. کافی است به قوانینی که در دوره خاتمی تصویب شد نگاه کنیم. در دوره خاتمی که قرار بود با رفرم و اصلاحات بهبودی در زندگی مردم (و مشخصاً زنان) بوجود بیاید ، قوانینی تصویب شد که بیشترین ضربات آن متوجه زنان کارگر و زحمتکش بود.

هرگز نباید فراموش کنیم که ما با رژیم سرو کار داریم که از ابتدای به قدرت رسیدنش در ضدیت با مردم مبارزی که یکی از اصلی ترین شعار هایشان برقراری آزادی های دموکراتیک بود و مقررات ارتجاعی قرون گذشته را به مردم ما تحمیل کرد.

موضوع دیگر این است که زنان اصلاح طلب و طرفداران رنگارنگشان کسانی را که مدافع خواست واقعی زنان زحمتکش و تحت ستم هستند و تلاش می کنند که فریاد در گلو خفه شده آنها را پژواک بدهند ، خشونت طلب می دانند.

به عنوان مثال ، اخیراً روزنامه "ایندیپندنت" (یکی از رسانه های همین کشور ، یعنی انگیس) نظر اعضای کمپین یک میلیون امضاء را اینطور منعکس کرد که این گروه انگیزه های سیاسی دنبال نمی کند و "به دنبال تغییر ، بدون تغییر حکومت" است و معتقد است که "باید گام به گام حرکت کرد" و "تغییر ناگهانی راه حل ایران نیست".

البته معنی گام به گام حرکت کردن یعنی همان حرکت برای اصلاح قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی که واقعاً با هیچ گامی (حتی اگر خیلی هم بلند باشد) امکان پذیر نیست. وقتی زنان کمپین از تغییر ، بدون تغییر حکومت دم می زنند، چه خودشان آگاه باشند و چه نباشند، دست به فریبکاری بزرگی می زنند و سعی می کنند توده های وسیع رنج دیده ایران را از فکر سرنگونی رژیم مرتجع و جنایتکار جمهوری اسلامی باز دارند. و این، اصلی

ترین اختلافی است که زنان اصلاح طلب و همه کسانی که تغییر یا لغو قوانین در جمهوری اسلامی را اساس فعالیت های خودشان در جنبش قرار داده اند، با اکثریت زنان ایران دارند.

به هر حال اگر به واقعیت زندگی بسیار دشوار و مصیبت بار اکثریت زنان جامعه نگاه کنیم ، می بینیم که مردم ما و اکثریت زنان تحت ستم ایران به خاطر خشونت طلبی نیست که خواهان سرنگونی این رژیم سرا پا ننگ و جنایت و خواهان تغییر اساسی در شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم بر کشور هستند. ما امروز در ایران ، حدود یک میلیون و چهارصد هزار نفر زنان سرپرست خانوار داریم که بیش از ۷۱ درصد آنها شغل رسمی و دائمی ندارند و بقیه هم در مشاغل نیمه وقت و کم درآمد کار می کنند. بیش از ۸۵ درصد این خانواده ها در محیط های مسکونی بسیار نامناسب برای زندگی انسان ، اجاره نشین هستند.

آمارهای دولتی ۱۲ درصد زنان جامعه را جزو نیروهای فعال کشور ذکر کرده اند. اما این آمار دقیق نیست. چون اقتصاد مبتنی بر دلالتی ، زنان را به کارهای غیر رسمی (منجمله کارهایی از قبیل شابلون زنی، دکمه زنی، بسته بندی قند و سبزی و حبوبات و غیره که در خانه ها انجام می شوند و یا خدمتکاری و فروشندگی و کارهای نیمه وقت و غیره) کشانده است. در این زمینه برای این که یک نمونه ذکر بشود می توان به وضع زنان دکمه دوز در محله امامزاده یحیی اشاره کرد. شدت استثمار این زنان را می توان در انگشت های سوزن خورده آنان که برای دوختن یک دکمه مزد بسیار ناچیزی دریافت می کنند ، دید.

اغلب زنان کارگر در مشاغلی مشغول به کار هستند که از حوزه تأمین اجتماعی خارج بوده و به اصطلاح جزو آمار های اشتغال پنهان محسوب می شوند. اتفاقاً ضربه اصلی یکی از قوانینی که در دوره خاتمی به اصطلاح اصلاح طلب برعلیه طبقه کارگر ایران تنظیم شد و کارگاه های کمتر از ۵ کارگر را در واحد های تولیدی از شمول قانون کار خارج کرد، بیشتر از همه متوجه زنان کارگر شد. و اغلب آن ها بودند که از اندک حمایت های قانونی قانون کار هم محروم شدند. در واقع کارگران زن محرومترین کارگران ایران را تشکیل می دهند. یکی از بارزترین نشانه های این امر آنست که در جامعه ای که زن نصف مرد شمرده شده و موجودی درجه دوم به حساب می آید ، صاحبان سرمایه به زنان کارگر دستمزدی به مراتب کمتر از مردها پرداخت می کنند. هرچقدر هم که کارگران زن در کار خود کوشا باشند و با جدیت کار کنند تغییری در این امر داده نمی شود.

علاوه بر این ، در محیط کار شرایط بسیار نامساعدی برای زن ها وجود دارد. به عنوان مثال کارگران زن در معرض برخوردهای غیرشرافتمندانه و سوء استفاده جنسی از طرف کارفرما و مدیران هستند. بنا بر این عجیب نیست که این سرکوب ها و فشارهای عصبی که در جامعه مردسالار تحت حمایت رژیم به زنان کارگر وارد می شود ،

باعث شده که بسیاری از کارگران زن گرفتار بیماری های عصبی و روحی شوند و تعداد خودکشی در میان آنها افزایش پیدا کرده است.

وضعیت زنان در حوزه های دیگر نیز بسیار دشوار و دردناک است. به عنوان مثال ، طبق آمار رسمی دولت تعداد دختران فراری به بیش از ۳۰۰ هزار نفر رسیده و سن فحشا از ۱۷ سالگی به ۱۳ سالگی تنزل پیدا کرده است. حتی زنان تحصیل کرده و دانشجو هم اغلب از آینده خود مطمئن نیستند. هر چند که در سی سال گذشته تعداد زنان تحصیل کرده و شاغل و دختران دانشجو که دنبال کسب موقعیت اقتصادی و اجتماعی هستند خیلی بیشتر از قبل شده ، اما جمهوری اسلامی چنان مکانیزم های باز دارنده ای برعلیه زنان بکار گرفته و آن قدر امکان دستیابی به موقعیت های اقتصادی - اجتماعی بهتر را از این قشر از زنان گرفته که اثرات روانی و اجتماعی زیادی را در جامعه بوجود آورده است.

یک نمونه بارز دیگر از فشار هایی که زنان بطور کلی (و زنان زحمتکش و کارگر به طور خاص) به خاطر سلطه رژیم مذهبی جمهوری اسلامی متحمل می شوند ، مربوط به تحمیل حجاب به آن هاست. این موضوع و اثرات ناگوار آن آنقدر آشکار است که دیگر لازم نیست در این جا در مورد آن زیاد صحبت کنیم. فقط به موردی که اخیراً در این زمینه اتفاق افتاده اشاره می کنم و آن اخراج ۲۵ نفر از پرستاران زن بیمارستان هزار تختهخوابی تهران (بیمارستان خمینی) به بهانه واهی عدم رعایت حجاب است. در متن اخراجیه آنها نوشته شده: اخراج به خاطر عدم رعایت حجاب و عدم اعتقاد به میانی جمهوری اسلامی.

یعنی در اینجا تأکید شده است که رعایت حجاب از میانی رژیم بوده و برای آن اصل شمرده می شود. حال باید به این موضوع توجه کرد که اتفاقاً زنان رفرمیست کمپین یک میلیون امضاء هم درست با در نظر گرفتن اصلیت موضوع حجاب برای رژیم جمهوری اسلامی ، از خواست "آزادی پوشش" چشم پوشیده و اعتراض به حجاب را از دستور کار خود خارج کرده اند.

مسلماً بررسی همه جوانب مختلف شرایط زندگی زنان در ایران و نشان دادن همه ابعاد اقتصادی ، فرهنگی ، حقوقی و سیاسی ظلم هایی که به زنان می شود در این فرصت کمی که ما داریم عملی نیست. ولی با تکیه بر همین اندک مسائلی که در اینجا مطرح شد ، بیایید واقعاً منصفانه قضاوت کنیم ، آیا با حفظ حاکمیت جمهوری اسلامی واقعیت های دردناک زندگی میلیون ها تن از زنان جامعه ایران درمان پذیر است؟ آیا واقعاً با گام های به اصطلاح تدریجی که گویا یک روزی زنان اصلاح طلب موفق به برداشتن آن خواهند شد ، می شود شرایط اقتصادی و اجتماعی میلیون ها زن تحت ستم ایران را تغییر داد؟

واقعاً بجز مبارزه برای سرنگونی رژیم مرتجع و زن ستیز جمهوری اسلامی و همراه با آن ، دگرگونی کامل نظام سرمایه داری ای که این رژیم حافظ و نگهدارنده آن است ، چه راه حل دیگری برای رهایی از چنین واقعیت های دردناکی وجود دارد؟

در روزنامه "ایندیپندنت" (که به آن اشاره شد) این موضوع از طرف خبرنگار با شگفتی مطرح شده که "که چرا باید برخی روحانیون و سیاستمداران متعصب ایران تا این اندازه تمایل داشته باشند زنانی را که حتی نظام اسلامی حکومت را به چالش نمی کشند و تنها تقاضای توازن در قوانین زن و مرد را مطرح می کنند ، ساکت نگه دارند."

صرف نظر از این که موضوع بر سر این یا آن روحانی و سیاستمدار متعصب نیست بلکه کلیت رژیم جمهوری اسلامی مطرح است که حتی وجود چنین زنان رفرمیستی را هم به سختی تحمل می کند ، این سوال واقعی مطرح است که چرا رژیم جمهوری اسلامی شدیداً بر اجرای قوانین ارتجاعی دوران عهد عتیق بر علیه زنان مٌصر بوده و با همه قوا بر حاکمیت مرد سالاری و امورات تبعی آن مثل باز گذاشتن دست مرد برای طلاق و یا تعدد زوجات و غیره ، تأکید میکند و بر رواج آن در جامعه اصرار دارد؟

شاید بعضی ها بگویند که این به خاطر اعتقادات اسلامی سردمداران این رژیم است. اما باید یادمان باشد که این قوانین مردسالار در رژیم شاه هم وجود داشت. و تجربه ۳۰ ساله اخیر هم در موارد متعدد نشان داده که هر جا که منافع رژیم با فلان اعتقاد اسلامی اش در تضاد قرار گرفته ، لحظه ای هم در زیر پا گذاشتن اعتقاد ادعائی اش به نفع منافع مادی اش تردید نکرده است.

واقعیت این است که حفظ و رواج فرهنگ و قوانین مرد سالار توسط رژیم های مرتجعی مثل شاه و جمهوری اسلامی، به خاطر حمایت و حفاظت این رژیم ها از سرمایه دار ها است. در واقع هیچ دلیلی واضح تر و واقعی تر از این برای توضیح اعمال زن ستیزانه رژیم جمهوری اسلامی ، به مثابه نماینده و حافظ منافع سرمایه داران در ایران وجود ندارد. بخصوص امروز در شرایط بحران اقتصادی که سرا پای سیستم سرمایه داری را فرا گرفته ، جمهوری اسلامی با فرودست خواندن زنان و تحمیل قوانین ارتجاعی زن ستیز بر جامعه ، در حقیقت به تضمین سود و منافع طبقاتی سرمایه داران مشغول است.

در اینجا از جزوه ای تحت عنوان رواج فرهنگ زن ستیزانه ، در خدمت استثمار هرچه بیشتر کارگران (از رفیق اشرف دهقانی) که به این موضوع پرداخته شده، یک نقل قول می آورم که می تواند این موضوع را خیلی بهتر روشن کند.

در آن جزوه آمده که:

"اگر بنابه فرهنگی که رژیم آن را به فرهنگ مسلط در جامعه تبدیل ساخته ، زن هنوز یک انسان کامل همانند مرد نیست ، کم عقل تر ، احساسی تر (سطحی نگر) ، عقب مانده تر ، ضعیف تر و دارای قابلیت کمتر و غیره است. اگر دنیای او با کارهای زنانه ای (!!)) که بر دوش اوست" دنیای کوچک تری است" پس هنگامی هم که در دنیای مردانه (!!)) قرار گرفته و برای کسب درآمدی به اشتغال می پردازد کار او باید کم ارزش تر از مرد به حساب آید. بنا بر این ، میزان مزد او با حد ارزش اجتماعی وی سنجیده می شود. اگر ارزش اجتماعی زن پایین تر از مرد است ، بنا بر این ، "طبیعی" است که مزد کار وی نیز پایین تر از مرد تعیین شود"

نباید به هیچ وجه فراموش کنیم که با ایجاد امکان استثمار هر چه بیشتر زنان توسط سرمایه داران و پرداخت مزد کمتر به آنان ، میزان دستمزد در جامعه بطور کلی پائین می آید. یعنی این امر باعث استثمار هرچه بیشتر مردان کارگر هم می شود. در هر حال این یکی از دلایل اصرار جمهوری اسلامی بر فرهنگ مردسالاری در جامعه ما است.

دلیل دیگر آن است که در شرایط بحران اقتصادی ای که امروز سیستم سرمایه داری در سطح جهان و در ایران ، با آن روبرو است ، بسیاری از کارخانه ها بسته شده اند و سطح تولید خیلی پائین آمده است. یکی از اثرات این امر بیکار شدن های وسیع است. در چنین شرایطی، حفظ فرهنگ زن ستیزانه ، و اصرار بر وجود قوانین نابرابر و تأکید بر این که گویا جایگاه زنان در خانه است ، این سود را برای نظام سرمایه داری دارد که چون سرمایه داران به نیروی کار کمتری نیاز دارند ، رژیم مدافع آنان بیکار سازی زنان را امری طبیعی جلوه داده است. و اینطور جلوه می دهد که گویا به خاطر اعتقادات مذهبی سران رژیم است که موانع بیشماری سر راه اشتغال زنان بوجود آورده اند. به این ترتیب چون سرمایه داری بحران زده در شرایط کنونی کمتر به نیروی کار زنان نیاز دارد ، این رژیم با سلطه فرهنگ مردسالاری راحت تر می تواند سدی در مقابل حضور زنان در حوزه های اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی بوجود آورد. و کنار زدن زنان از امور اقتصادی - اجتماعی را نه با دلایل اصلی این امر ، بلکه با دلایل غیر واقعی توجیه نماید. چونکه با آن دلایل غیر واقعی (که معمولاً مذهبی بودن این رژیم عنوان می شود) و با تلقین آن ها به جامعه به هر حال می توانند مقصر و مسبب اصلی وضع ناهنجار موجود را (که همانا سیستم سرمایه داری وابسته در ایران است) از آماج خشم توده ها در امان نگاه دارند.

این بحث را جمع بندی کنم: در جنبش زنان دو نوع برخورد به قوانین زن ستیز رژیم جمهوری اسلامی و به خود این رژیم مرتجع، صورت می گیرد.

یکی، برخورد کسانی است که با همه ابراز مخالفت هایشان با رژیم و قوانین آن ، خواستار سرنگونی رژیم نیستند و صرفاً می خواهند قوانین آن را به شکلی تغییر و تعدیل کنند.

جالب است که اخیراً گروه کمپین یک میلیون امضاء در روزنامه ایندپندنت حرکت خود را به رودخانه تشبیه کرده و دلش را به این خوش کرده که بگوید: "ما مانند یک رودخانه در حرکتیم و می دانید که رودخانه را نمی توان متوقف کرد." اما دیگر نمی گویند که این رودخانه هیچوقت قرار نیست به دریا و به جایی برسد.

برخورد دیگر در جنبش زنان ، برخورد کسانی است که مبارزه بر علیه قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی را با مبارزه برای رهائی زنان از قید ستم های اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی موجود در هم تنیده می بینند. و معتقدند که راستای حرکت ، چه در مبارزه برای از بین بردن قوانین زن ستیز و چه در حوزه های دیگر ، باید سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشد. چونکه بدون سرنگونی این رژیم ، بهبودی واقعی در زندگی زنان در هیچ زمینه و حوزه ای امکان پذیر نیست.

علت وجود این دو برخورد متفاوت این است که مجموعاً زنان جامعه در دو شرایط کاملاً متضاد زندگی می کنند. یکی زنان رفرمیست هستند که در شرایطی قرار دارند که منافع اصلی اشان در گرو حفظ سیستم سرمایه داری موجود است، و لاجرم در گرو حفظ رژیم جمهوری اسلامی (که نماینده فعلی این سیستم است). به همین خاطر ، این دسته از زنان هر چقدر هم از زن ستیزی رژیم حاکم ناراحت و حتی از آن متنفر باشند ، منافع طبقاتی شان آن ها را وادار میکند که خود را نسبت به امکان اصلاحات متوهم نگاه دارند. و به قول خود ، رودخانه ای باشند که قرار است فقط حرکت کند.

اما اکثریت زنان در ایران را کسانی تشکیل می دهند که ستم های اقتصادی و اجتماعی متعددی زندگیشان را احاطه کرده است، ستم هائی که اساساً فقط با نابودی سیستم سرمایه داری حاکم و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جامعه ای کاملاً دموکراتیک و آزاد ، رفع میشود. یعنی منافع طبقاتی زنان زحمتکش ، برخلاف منافع زنان طبقات مرفه و اصلاح طلب ، نه با حفظ نظام و حاکمیت کنونی بلکه در گرو نابودی آن است. به همین خاطر این دسته از زنان پیشرو ، مترقی و انقلابی جامعه ما ، رودخانه ای هستند که رسیدن به دریا ، افق جریان سیال و مبارزه عادلانه و بر حق آنان است. برای رسیدن به دریای آزادی ، موفق و پیروز باشید.

۷ مارس ۲۰۰۹

بازگشت به صفحه اصلی
<http://www.siahkal.com>